

کالبدشناسی فوکویی دولت

حمید یحیوی^۱

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۰/۲۲ - تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۰۹)

چکیده

رهیافت فوکویی با خارج شدن از مسئله دولت و کاوش در آن بر پایه‌ی حکومت‌مندی، مسیر جدیدی از تحقیق درباره‌ی ماهیت دولت و اجزای تحلیلی آن را مطرح کرده است. فوکو با ابداع مفهوم «حکومت‌مندی» علاوه بر ترجیح تمرکز بر کردارهای حکومتی به جای نهادها در نظریه‌ی سیاسی، روند دخالت ذهنیت‌ها در کردارهای حکومت را به نمایش می‌گذارد و با این کار پرده از تحولی در ذهنیت حکومت در عصر جدید بر می‌دارد که امروزه ابعاد ویژه‌ای یافته است. به‌طور کلی از نگاه فوکو، دولت یک پدیده‌ی اختراعی است که از سویی به «عقلانیت‌های حکومتی» به‌عنوان بُعد فکری و از سویی دیگر به «فنون حکمرانی» به‌عنوان بُعد کرداری مرتبط می‌شود. علاوه بر این «سامانه‌های حکومتی» را نیز به‌عنوان بُعد نهادی دولت می‌توان به این دستگاه تحلیلی افزود تا ارائه‌ی تحلیل سه بُعدی «دولت» (عقلانیت، کردار، نهاد) از دیدگاهی انتقادی به‌نحوی تکمیل شود که کاربست آن، دامنه وسیعی از حکمرانی‌های لیبرال و غیرلیبرال را شامل شود.

کلید واژه‌ها: فوکو، دولت، حکومت‌مندی، عقلانیت حکومتی، فنون حکمرانی، سامانه.

«می‌خواهم نشان دهم چطور اتصال مجموعه‌ای از کردارها به رژیم حقیقت، دستگاه یا آرایه [= سامانه] ای^۱ از دانش و قدرت را می‌سازد که مرز آنچه وجود ندارد را به نحوی کارآمد در واقعیت ترسیم و به‌طور مشروع تابع تقسیم‌بندی درست - غلط می‌کند.» (فوکو، ۱۳۹۰: ۳۴).

آیا اندیشه‌های میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) حاوی الگویی برای بررسی پدیده‌ی دولت هست؟ فوکو چه راهکاری برای شناخت ماهیت و اجزای دولت به ما ارائه می‌دهد؟ به نظر می‌رسد فوکو در درس‌گفتارهای کمتر شناخته شده‌ی کلژدوفرانس در سال‌های ۱۹۷۸/۷۹ حوزه‌ی جدیدی از تحقیق در باب دولت را می‌گشاید که بر مبنای آن می‌توان ابعاد مختلف دولت را مورد کنکاش و بررسی قرار داد. محور این بررسی، مفهوم اخیراً ابداع شده حکومت‌مندی^۲ است که از یک سو بیانگر نقطه عطفی در تحلیل فوکویی قدرت است و از سوی دیگر بر مبنای آن «عقلانیت‌ها، فنون و سامانه‌ها»ی حکومتی در نسبت با چشم‌انداز تاریخی‌اش مورد بررسی قرار می‌گیرد. این جنبه از آرای فوکو در گفتمان سیاسی معاصر، بسیاری از مظاهر مدرن از دولت را (نظیر پلیس، لیبرالیسم، امنیت، اقتصاد اجتماعی، بیمه، همبستگی، رفاه، مدیریت ریسک و...) مورد کاوش قرار می‌دهد. محور اصلی این کاوش‌ها برآمده از این باور است که اهداف و کردارهای دولت، اموری غریزی و طبیعی نیستند؛ بلکه اموری اعتباری و اختراعی‌اند. «فوکو از رهگذر تحلیل فنون و تاکتیک‌هایی به سراغ پرسش دولتِ مدرن می‌رود که شکل پیچیده‌ای از قدرت را ایجاد کرده‌اند که بر افراد و جمعیت‌ها اعمال می‌شود» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۷۱). البته دولت صرفاً یکی از شکل‌ها یا وضعیت‌های خاص اعمال قدرت نیست؛ بلکه از جهتی هم‌

1. Dispositif

2. Governmentality

صور رابطه‌ی قدرت باید به دولت بازگردد؛ نه به این دلیل که از آن مشتق شده‌اند، بلکه به این دلیل که امروزه روابط قدرت به‌نحو فزاینده‌ای تحت کنترل دولت در می‌آیند. به عبارتی دیگر، روابط قدرت به‌صورت نهادهای دولتی، یا تحت نظارت آنها، ساخته و پرداخته شده، عقلانی می‌شوند و تمرکز می‌یابند (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۷۳).

این مباحث به دوره‌ی متاخر فکری فوکو تعلق دارد که در آن با فاصله‌گیری از «دیرینه‌شناسی» به‌عنوان توصیف گسست - محور شرایط امکان‌اندیشه (رک: فوکو، ۱۳۹۲)، «تبارشناسی»^۱ یا تشریح قدرت محور دغدغه‌های او شد. ذکر این نکته ضروری است که درک ارائه شده در این حوزه‌ی مطالعاتی که حول مفهوم «حکومت‌مندی» دولت گرد آمده، از یک «خصلت انتقادی» پیروی می‌کند که معطوف به روشن ساختن محدودیت‌ها و امکاناتی است که ما را آنچه «هستیم» و «شده‌ایم» ساخته‌اند و با «روش‌های درکمان از خود» مرتبط است؛ روش‌هایی که ما «اداره می‌شویم»، با آن سعی می‌کنیم بر خود و دیگران «حکومت کنیم» و در آن اشکال دانش حقیقت فرض شده به‌وسیله مراجع اقتدار تحقق می‌یابند (دین، ۱۹۹۹: ۱۴). در عین حال تحلیل حکومت‌مندی دولت مدرن بر قوه مقاومت ممکن نیز اشاره دارد و به این ترتیب می‌تواند به ابزار مهمی برای «نقد خرد سیاسی» تبدیل شود (لمکه، ۱۳۹۲: ۲۱). در ادامه با وام‌گیری از بحث‌های فوکو، یکی از بدیع‌ترین دستگاه‌های تحلیلی - انتقادی دولت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. تبارشناسی (Genealogy) رویکردی انتقادی - تاریخی به روابط و مناسبات قدرت و دانش است که زمان حال را نقطه‌ی عزمیت خود قرار داده و برای فهمش، به گذشته رجوع می‌کند. برخلاف دیرینه‌شناسی، نقطه‌ی عطف تبارشناسی دیگر مدل بزرگ زبان و تصویر نیست، بلکه جنگ و میدان جنگ اساس تحلیل قرار می‌گیرد (لمکه، ۱۳۹۲: ۷۱) با این باور که در تحلیل «مکان ارجاع ما نباید مدل ممتازی از زبان (لانگ) و نشانه‌ها، بلکه باید جنگ و نبرد باشد. تاریخی که سرنوشت ما را رقم می‌زند به‌شکل جنگ است تا زبان. در واقع به‌شکل روابط قدرت است و نه روابط معنا» (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۱۴).

نگاه فوکویی به مسئله دولت

عموماً فوکو را کاشف عرصه‌ی خرده فیزیک سیاست می‌دانند که به عرصه‌های کلان سیاست بی‌تفاوت است. بنابراین باور رایج، از آنجا که فوکو کانون توجه خود را بر ریزترین سطوح اعمال قدرت قرار می‌دهد، طبیعی است که بحث چندان‌ی در مورد سطح کلان سیاست نداشته باشد. بیشتر تحلیل‌گران (به‌ویژه مارکسیست‌ها) با اقرار به دستاوردهای فکری فوکو برای تفکر رادیکال، در نقد وی، او را به بی‌توجهی به سطح کلان سیاست و پدیده‌هایی هم‌چون دولت متهم می‌کنند. به‌عنوان انتقاد، حتی گفته شده که پژوهش‌ها و بصیرت‌های بدیع فوکو اگر چه یگانه رخداد حقیقی در نیمه دوم قرن بیستم است، اما نسبت به ارتباط خرده فیزیک با نظام‌های تمامیت‌خواه، خاموش است (فرهادپور، ۱۳۸۷: ۱۵). بر این اساس آموزه‌های او تنها قادر به تبیین پدیده‌های ظریف‌تر سیاست هستند و برای تحلیل مسئله‌ی دولت کارآیی ندارند.

البته بحث‌های بسیاری را در آثار فوکو می‌توان یافت که بدفهمی آنان به این سوء تفاهم دامن زده و به‌عنوان شاهدی بر این مدعا انگاشته شده‌اند؛ مثلاً وی همواره بر این موضوع تأکید دارد که در تحلیل قدرت نباید مسئله را به دولت محدود کرد. «تحلیل قدرت ضرورتاً به فراسوی مرزهای دولت گسترش می‌یابد... زیرا دولت، با همه‌ی قدرت و توانی که دم و دستگاه‌هایش در اختیار دارند، هرگز نمی‌تواند تمامی عرصه‌ی روابط قدرت بالفعل و واقعی را اشغال کند و دیگر اینکه دولت فقط براساس روابط قدرت دیگری که از پیش وجود داشته، می‌تواند عمل کند. دولت نسبت به کل مجموعه‌ی شبکه‌های قدرتی که بدن، جنسیت، خانواده، خویشاوندی، معرفت، فناوری و... را محاصره می‌کند جنبه‌ی روبنایی دارد (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۲۲)؛ یا این هشدار وی که می‌گوید محور قرار دادن دولت به‌قصد تحلیل قدرت چندان ثمربخش نیست: «این اندیشه که دولت، به‌عنوان سرچشمه یا محل تلاقی قدرت، باید در تبیین همه‌ی

تجهیزات و دستگاه‌های سازماندهی قدرت در نظر گرفته شود، از نظر من برای تاریخ‌چندان ثمربخش نیست، یا شاید به‌توان گفت که ثمرات آن تا انتها به مصرف رسیده است» (فوکو در اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۲)؛ همین‌طور تمسخر فوکویی عشق به دولت یا بحث‌هایش علیه دولت هراسی، هنگامی که می‌گوید: «امروزه تمام کسانی که اندیشه‌ی دولت هراسانه دارند، باید بدانند که در مسیر باد حرکت می‌کنند» (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۶۴).

به‌رغم تمام این گفته‌ها، نباید از نظر دور داشت که امتناع از ارزش‌دهی افراطی به دولت به‌معنای بی‌توجهی به مسئله‌ی دولت نیست. ضمن اینکه آموزه‌ی «همه جا حضوری قدرت» در اندیشه فوکو و لحاظ کردن گسترش آن در فراسوی دولت نیز به‌معنای غافل شدن از مسئله‌ی دولت نیست. جدا از اشارات پراکنده به مسائل کلان قدرت و دستگاه دولت، مشخصاً درونمایه‌ی برخی از آثار او هم‌چون درس‌گفتارهای سال‌های ۱۹۷۸/۷۹ «تبارشناسی دولت مدرن» است (لمکه، ۱۳۹۲: ۱۷۰). چنان‌که بری اسمارت خاطر نشان می‌کند «این نتیجه‌گیری خطاست که آثار فوکو هیچ ربط و مناسبتی برای درک توسعه و عملکرد دولت مدرن ندارد» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۳).

با اینکه کندوکاو فوکو درباره‌ی روابط قدرت بر این فرض بنا نشده که قدرت در دولت و دستگاه‌هایش انباشته است؛ اهمیت دولت مدرن به‌عنوان «شکل سیاسی قدرت متمرکز و تمرکزبخش» تصدیق و بررسی می‌شود (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۶). جالب اینکه، تصور نادیده انگاشتن دولت در آرای فوکو در حالی شکل گرفته که خود وی در تولد زیست سیاست بر این باور است که «مسئله‌ی تحت کنترل دولت قرار دادن و یا «دولتی‌سازی» در قلب مسائلی واقع شده است که مطرح کرده‌ام» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۳).

علاوه‌بر این همان‌طور که توماس لمکه می‌گوید بازسازی دیدگاه‌های مربوط به «حکومت» در دوره متاخر فکری فوکو بیانگر حلقه رابطی میان «تبارشناسی دولت مدرن» و «تبارشناسی سوژگی مدرن» است. به‌تعبیر دیگر، طرح مفهوم



«حکومت» پاسخ فوکو به دو مسئله پیچیده‌ی «دولت» و «سوژگی» است. او در طی یک جابه‌جایی نظری، با مبنا قرار دادن مسئله‌ی حکومت در تحقیقات بعدی خود، از طرفی «تبارشناسی دولت مدرن» را در درس‌گفتارهای ۱۹۷۸/۷۹ بررسی می‌کند که در مرکز آن، تحول عقلانیت سیاسی مدرن مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و از طرف دیگر به کنکاش در امر «تبارشناسی سوژه مدرن» می‌پردازد که شرایط ساخت تجارب غربی از سوژگی را دنبال می‌کند و این تصمیم، موضوع کتاب «تاریخ جنسیت»^۱ را می‌سازد (لمکه، ۱۳۹۲: ۲۱، ۴۹، ۱۷۶).

شناخت حکومت به‌عنوان یک مشکل فراگیر در آغاز دوره مدرن، به فوکو اجازه داد تا تحلیل خرده فیزیکی کردارهای قدرت را با تأمل عقلانیت کلان حکومتی تکمیل نماید (سایمونز، ۱۳۹۰: ۸۲) و با طرح ایده‌ی «حکومت‌مندی»، محتوای عینی به روش‌شناسی خود در تحلیل قدرت خرد، ببخشد. انگاره‌ی حکومت‌مندی یا به‌عبارتی، روش هدایت رفتار انسان‌ها، شبکه‌ای برای تحلیل روابط قدرت است. فوکو با این تعبیر نشان می‌دهد «چطور شبکه‌ی مفهومی که ممکن است برای تحلیل شیوه‌های هدایت رفتار دیوانگان، بیماران، مجرمان و کودکان معتبر تصور شود، به‌همین سان ممکن است برای تحلیل پدیده‌های کاملاً متفاوت و بزرگ مقیاسی چون سیاست اقتصادی یا مدیریت کل بدنه‌ی اجتماعی و غیره نیز معتبر باشد... می‌توان پذیرفت که تحلیل قدرت‌های خرد، یا روندهای حکومت‌داری، طبق تعریف، به قلمرو و مقیاس مشخصی محدود نیست؛ بلکه به سادگی باید آن‌را دیدگاه و روش کشف معتبری برای تمام مقیاس‌ها، صرف‌نظر از اندازه‌ی آنها، تلقی کرد» (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۵۸). بنابراین به‌نظر فوکو تحلیل قدرت، به «مقیاس و بخش»

۱. تاریخ جنسیت عنوان پروژه اصلی فوکو در اواخر عمر اوست که در طی سه جلد حاوی مباحثی نظیر قدرت، اخلاق و سوژگی به انتشار رسیده است. (رک: فوکو، ۱۹۷۸؛ فوکو، ۱۹۸۵ و فوکو، ۱۹۸۶)

مربوط نیست؛ بلکه مسئله‌ای مربوط به «دیدگاه پژوهشگر» است و از بحث‌های وی به‌عنوان منبعی برای طرح الگویی به‌قصد تحلیل دولت می‌توان سود برد.

تحلیلی بدون نظریه، دولتی بدون ذات

چگونه می‌توان مسئله‌ی دولت را با اتکا به دستگاه مفهومی فوکو توضیح داد؟ آموزه‌های فوکو چه کمکی به فهم و بررسی مسئله‌ی دولت می‌کنند؟ یا مقدم بر این پرسش‌ها از نظر فوکو آیا دولت ذات، ذره بنیادین، قلب و قلمرو خاص و متمایزی دارد؟ در پاسخ به پرسش اخیر باید گفت «نظریه دولت» همواره سعی کرده فعالیت‌های مدرن حکومت را از تمایلات و خواص ذاتی دولت استنباط کند؛ به‌ویژه تمایل تصور شده‌اش به رشد و استعمار همه چیزهای بیرون از خود. در مقابل، وی بر آن است که دولت هیچ اقتضائات ذاتی و به‌طور کلی هیچ ذاتی ندارد (گُردُن، ۱۹۹۱: ۴). در مخالفت با دیدگاه ذات‌گرایانه که دولت را دارای ذات و اعتباری مستقل و در عرض دیگر اعتبارات عمده در زندگی انسان می‌داند، فوکو دولت را به‌عنوان قالب‌هایی اختراعی و مصنوع در نظر می‌گیرد که ماهیتی «استعاری» داشته و به‌قصد نظم‌دهی به روابط اجتماعی «ساخته شده» است. او دولت را فاقد ذاتی اصیل، اولیه و مستقل می‌داند؛ «به‌همین لحاظ، حکومت را نه اعتباری مستقل، بلکه باید نوعی «اعتباری از اعتبار» دانست و تعریف نمود» (فیرحی، ۱۳۹۳: ۱۷۹). بنابراین فوکو بی‌نظریه‌ای ذات‌گرایانه در باب دولت را گرانگه‌ی بحث خود قرار دهد، بر مبنای مفهوم «حکومت‌مندی» به تحلیل مسئله‌ی دولت می‌پردازد و این‌گونه از مفهوم دولت به‌مثابه‌ی غذایی دیر هضم چشم‌پوشی می‌کند. پیش بردن بحث بدون

۱. «خواهید گفت که باز هم بدون نظریه دولت [بحث را پیش می‌برم]. خوب، جواب می‌دهم بله، همین‌طور است! می‌خواهم بدون نظریه دولت [بحث را پیش ببرم] و باید هم چنین کنم. مثل اینکه یکی بتواند و باید از غذایی دیر هضم چشم‌پوشی کند» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۲).



نظریه‌ی دولت به چه معناست؟ فوکو هشدار می‌دهد که این کار به معنای حذف حضور و اثر سازوکارهای دولتی از تحلیلش نیست؛ بلکه دقیقاً برخلاف آن، همیشه در آثارش شاهد یکی‌سازی^۱ اشغال تدریجی و تکه‌تکه اما مستمر تعدادی از کردارها و روش‌ها و به عبارتی «حکومت‌مندی» توسط دولت بوده‌ایم (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۳). «طرح بحث بدون نظریه دولت» به معنی آغاز نکردن با تحلیل طبیعی، ساختار و کارویژه‌های دولت در - و - برای خود است. مسئله به هیچ‌وجه استنتاج این مجموعه کردارها از ذات‌گذاری دولت در - و - برای خود نیست. باید از این نوع تحلیل خودداری کنیم، به این دلیل مهم که دولت ذاتی ندارد؛ «دولت نه (امری) عام است و نه منبع مستقل قدرتی در خود. دولت چیزی نیست جز اثر، نیم‌رخ و تصویر متحرک دولتی‌سازی یا دولتی‌سازی‌های مداوم» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۳). دولت حاصل دادوستدها و فعل و انفعالاتی است که در مناسبات موجود تغییر ایجاد می‌کنند: «دولت عبارت است از مبادلات^۲ لاینقطعی که منابع مالی، شیوه‌های سرمایه‌گذاری، مراکز تصمیم‌گیری، اشکال و انواع کنترل، روابط قدرت‌های محلی، اقتدار مرکزی و غیره را تعدیل یا تعویض، یا شدیداً دگرگون می‌کند، یا بی سروصدا تغییر می‌دهد» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۴).

خلاصه اینکه «دولت قلب ندارد؛ نه به این معنی که هیچ احساسات خوب یا بدی ندارد، بلکه به این معنی که دولت هیچ منطقه‌ی درونی‌ای ندارد. دولت چیزی نیست جز [نتیجه و] اثر متحرک رژیم‌ی از چندین حکومت‌مندی»^۳ (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱۴). پیتر میلر در توضیح این نوع نگاه به دولت می‌گوید: «دولت انگاره‌ای توخالی است، مگر آن‌که با ارجاع به مسائل نیرو، «مجموعه‌های انسان‌های مسلح» یا نقش کارکردی دولت در جامعه یا در تولید

1. Identification
2. Transactions

۳. تأکید از نگارنده است.

روابط اجتماعی، به آن معنا دهیم. کار فوکو، توجه را به بُعد دیگر و شاید مهم-تری از دولت جلب می‌کند، بُعدی که دارای نمودی ناروشن‌تر و وضوحی کمتر است. «حکومت‌مند شدن»^۱ دولت اصطلاحی است که فوکو برای توصیف چنین پدیده‌ای می‌سازد. دولت واقعیتری ترکیبی است، نه فقط مرکب از نیروها، بلکه مرکب از تنوعی از عوامل» (میلر، ۱۳۸۲: ۲۶۲).

روشن است که چنین برداشت غیر ذات‌گرایانه‌ای از دولت، در پی کشف قاعده حاکم بر دولت، نه از درون آن، بلکه از بیرون و با توجه به قواعدی است که به‌نحوی استعاری به کردارهای آن جهت می‌بخشند. به باور فوکو تحلیل دولت با بیرون کشیدن اسرار وجود دولت از دل آن حاصل نمی‌شود - چنان‌که مارکس می‌خواست راز کالا را از آن بیرون کشد - بلکه با خارج شدن از مسئله دولت و با کاوش و تردید در آن بر پایه «کردارهای حکومت‌مندی» حاصل می‌شود.

بنابراین فوکو در تحلیل ماهیت حکومت و تحولات آن در غرب مدرن، به‌جای تلاش برای طرح نظریه‌ای در راستای کشف ذات و یا ذره‌ی بنیادین دولت، به استعاره‌ی «حکومت‌مندی» تکیه می‌کند. در نظر او در طول تاریخ دولت‌هایی وجود داشته‌اند که نظام سیاسی را اداره می‌کردند اما فاقد نظریه‌ی دولت بوده‌اند، یعنی به‌جای ابتدای امور دولت به یک نظریه، اداره حکومت را بر یک Governmentality یعنی استعاره‌ی حکومت‌مندی پایه‌ریزی می‌کردند.^۲

حکومت‌مندی

تعریف اصطلاح Governmentality دشوار است و در زبان فارسی هنوز

1. Governmentalisation

۲. «آیا واقعاً مهم است که کسی نظریه‌ی دولت داشته باشد؟ در هر حال انگلیسی‌ها تجربه‌ی چندان بدی نداشته و دست‌کم تا همین چند سال اخیر، بدون نظریه‌ای درباره‌ی دولت، عملکرد نسبتاً خوبی در مورد حکمرانی داشته‌اند... بنابراین می‌توان گفت که نظام سیاسی انگلستان و آموزه‌ی لیبرال هیچ‌گاه، بر اساس نظریه‌ای درباره‌ی دولت یا حتی با تجهیز شدن به آن عمل نکرده است. آن‌ها اصول حکومت را در پیش گرفتند» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۳۱).

معاذل رضایت بخشی برای آن نمی توان یافت. ترجمه آن به حکومت مندی نیز هم چون سایر ترجمه ها (نظیر حکومت داری، طرز تفکر حکومت یا «ذهنیت حکومت») نارسا به نظر می آید؛ مفهوم نوظهور اما پرنفوذی در حوزه ی نظریه سیاسی، در کار فوکو و پیروانش، که ترکیبی از جنبه های مختلفی از تحلیل سیاسی و فلسفی را داراست و بیشتر با مفاهیمی نظیر «عقلانیت حکومتی» و «فنون حکمرانی» مرتبط است. این مفهوم با تاکید بر اهمیت «اداره» و رهبری، از یک سو ناظر بر تلاشی برای جلب توجه به پیوند میان مسئله حکومت و شیوه های تفکر و به طور مشخص دخالت تفکر در کردارهای حکومت است و از سوی دیگر برای تحلیل ظهور شکل خاصی از قدرت در عصر جدید، به استخدام گرفته می شود که اکنون به عنوان نئولیبرالیسم و فنون حکمرانی ویژه ی آن، توسعه یافته است؛ به همین سبب چنان که مایکل دین نیز اشاره دارد (دین، ۱۹۹۹: ۲۴) می توان دو معنای گسترده از مفهوم حکومت مندی را در این ادبیات از هم تمیز داد که البته معنای دوم بسط تاریخی اولی است.

در معنای نخست مفهوم حکومت مندی به نگرش، طرز تفکر، دید و ذهنیت ما نسبت به مسئله ی حکومت اشاره دارد؛ این موضوع که ما چگونه در مورد حکومت کردن فکر می کنیم؟ اینکه چگونه با عقلانیت ها یا «ذهنیت» های^۱ متفاوتی در باب حکومت می اندیشیم^۲ (دین، ۱۹۹۹: ۲۴). به این معنا، اصطلاح حکومت مندی ترکیبی است از دو واژه ی Government به معنای حکومت و Mentality به معنای طرز فکر و اندیشه است. کوتاه ترین تعریف فوکو از Government، هدایت کردن امر هدایت یا «اداره ی امر اداره»^۳ است (فوکو،

1. mentalities

۲. البته برداشت دیگری از آن مطرح است که به صورت Governmental + ity است. طبق این تفسیر Governmental به معنای «حکومتی و یا هر آنچه به حکومت مربوط است» و پسوند ity به معنی «مطالعه در این باره» معرفی شده است.

3. Government is ...the Conduct of Conduct...

۲۰۰۷: ۱۹۲). مایکل دین در توضیح مقصود فوکو از حکومت می‌گوید: «حکومت فعالیت کم‌وبیش منطقی و محاسبه شده‌ای است که توسط مقامات و سازمان‌های متعددی با استفاده از تکنیک‌ها و اشکال دانش مختلفی انجام می‌شود، که به دنبال شکل دادن به رفتار از طریق کار کردن بر روی امیال، آرمان، منافع و اعتقادات بازیگران مختلف برای اهداف مشخص اما متغیر و با مجموعه‌ای متنوع از نتایج، اثرات و عواقب نسبتاً غیرقابل پیش‌بینی» (دین، ۱۹۹۹: ۱۸). روشن است که این تلقی از حکومت، محدود به معنای سیاسی صرف نیست. در حالی که حکومت امروزه یک معنای سیاسی صرف را داراست؛ فوکو با نگاهی تاریخی به گستردگی و چندگانگی معانی‌ای نظر دارد که این مفهوم تا پیش از قرن هجدهم داشته است و به شمار زیادی از مسائل مختلف مانند تسلط بر خود، مدیریت خانواده و فرزندان، هدایت و اداره کردن خانه و روان و... اشاره دارد. در مقابل، معنی سیاسی حکومت که امروزه به مثابه امری متعارف مسلم فرض می‌شود، تا قرن هجدهم کاملاً ناآشنا بوده است. در نتیجه فوکو حکومت را به مثابه هدایتی مستمر - که از «حکومت بر خود» تا «حکومت بر دیگران» را شامل می‌شود - معرفی می‌کند (لمکه، ۱۳۹۲: ۱۷۵).

مفهوم *Mentality* نیز به طرز تفکر یا ذهنیتی «جمعی» اشاره دارد که در آن، روش کم‌وبیش نظام‌مند اندیشیدن درباره محاسبه و پاسخ به مسئله‌ای ممکن می‌شود؛^۱ ذهنیتی که نه به عنوان فعالیت انتزاعی و نظری بلکه به عنوان یک محصول جمعی در برنامه‌هایی برای هدایت و اصلاح رفتار تعیبه شده است. البته ذهنیت در اینجا صرفاً معنایی عقل‌گرایانه را با خود حمل نمی‌کند و ممکن

۱. مفاهیم ذهنیت جمعی و ایده «تاریخ ذهنیت‌ها» برای مدت طولانی توسط جامعه‌شناسان (دورکیم و موس) و تاریخ‌نگاران مکتب آنال در فرانسه استفاده شده است. برای چنین متفکرانی ذهنیت یک امر جمعی و به نسبت محدود است و نه بررسی دلخواهی توسط کسانی که در آن ساکنند. ذهنیت ممکن است به عنوان یک شرایطی از اشکال اندیشه توصیف شود و در نتیجه به آسانی پذیرای این نیست که از درون چشم‌انداز خودش درک شود (دین، ۱۹۹۹: ۲۵).

است شامل عناصر غیر عقلانی هم باشد. چرا که گفتمان و واژگان سیاسی اغلب بر تصاویر و اساطیری برای تشدید احساسات نیرومند تکیه می‌کنند. به‌طور کلی روش‌هایی که ما با آن در مورد حکومت می‌اندیشیم متعدد و ناهمگن هستند و شامل ترکیبی از عناصر و جنبه‌های مختلف عقلانی و غیرعقلانی، سنتی و مدرن و مذهبی و سکولار می‌شوند. بنابراین مطالعات مربوط به حکومت‌مندی بیشتر با این مرتبط است که چگونه تفکر در قالب روش‌های سازماندهی شده برای انجام کارهایمان و رژیم‌های کردارمان عمل می‌کند. نتیجه مهمی که از این بحث حاصل می‌شود این است که تجزیه و تحلیل حکومت در ارتباط با اندیشه است؛ چرا که اندیشه در بطن وسایل تکنیکی موجود برای شکل دادن و همین‌طور تغییر شکل دادن کردارها و نهادها حک شده است. بنابراین تجزیه و تحلیل حکومت‌مندی، در واقع تحلیل «اندیشه»‌ای است که به‌صورت امور «کرداری و تکنیکی» درآمده است (دین، ۱۹۹۹: ۲۷)؛ چرا که به باور فوکو اندیشه تأثیراتی مادی بر حکومت دارد. رُز و میلر نیز بر این باورند که ارتباط معنایی مفاهیم حکومت و طرز تفکر نشان می‌دهد که در نظر فوکو، پرسش از موضوع‌های حکومت و عقلانیت نمی‌توانند جدا از یکدیگر مطرح گردند (رُز؛ میلر، ۱۹۹۲: ۱۸۱).

بنابر اندیشه‌ی فوکو، در پس اقدامات دولت، تفکری وجود دارد که باید مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد (گُردن، ۱۹۹۱: ۷). اما علاوه بر نمایش پیوند بین دولت و شیوه‌های فکر، مفهوم حکومت‌مندی معنای دومی نیز در کارهای فوکو دارد. در این معنا ابداع این مفهوم، بر ظهور یک شکل جدید و مجزا از تفکر درباره حکومت و اعمال قدرت در جوامع غربی دلالت می‌کند (فوکو، ۲۰۰۷: ۹۸-۱۰۱). فوکو در این معنا از اصطلاح «حکومت‌مندی» برای توصیف روش خاصی از اداره‌ی جمعیت در تاریخ مدرن اروپا استفاده می‌کند که در نتیجه‌ی افزایش توجه حکومت به «مسئله جمعیت» و در چارچوب ظهور ایده‌ی دولت محقق شد. او بعدها تعریف خود را به‌قصد در برگرفتن تکنیک‌ها و

روش‌هایی گسترش داد که برای اداره‌ی رفتار افراد و جمعیت در هر سطح - نه فقط در سطح اداری و یا سیاسی - طراحی شده‌اند.^۱ بنابراین «حکومت‌مندی» می‌تواند به‌عنوان روشی فهمیده شود که حکمرانان برای تحقق سیاست‌هایشان، از مجرای آن به تربیت شهروندانی به‌هنجار می‌اندیشند. این مفهوم کلیه‌ی شیوه‌های سازماندهی (ذهنیت‌ها، عقلانیت‌ها، تکنیک‌ها و نهادها) که از طریق آن افراد اداره می‌شوند را در بر می‌گیرد. در تعریف پیتر میلر:

«حکومت‌مندی دلالت دارد بر روش‌هایی که سرشت‌نمای شکلی از نظارت دولت بر شهروندان‌اش، ثروت‌شان، فلاکت‌شان، آداب و عادات‌شان است. حکومت‌مندی با کل جمعیت سروکار دارد و از آن میان، در صدد ارتقای شرط جمعیت، افزایش ثروت آن، طول عمر و سلامت آن است» (میلر، ۱۳۸۲: ۲۵۱).

فوکو در درس‌گفتارهای تولد زیست سیاست مفهوم «حکومت‌مندی» را در معنای «روش هدایت رفتار انسان‌ها» به‌کار می‌گیرد و آن را «شبکه‌ای تلقی می‌کند که تحلیل روابط قدرت در آن ممکن می‌شود (فوکو، ۱۳۹۰: ۲۵۸). اگر چه در سال قبل آن در پایان یکی از جلسات درس‌گفتارها^۲ سه مفهوم از حکومت‌مندی که مورد نظرش بود را این‌گونه بر می‌شمارد: «نخست، مجموعه‌ای از نهادها، رویه‌ها، تحلیل‌ها و تأملات، محاسبه‌ها و تاکتیک‌هایی که اعمال این شکل خاص و هر چند پیچیده‌ی قدرت را امکان‌پذیر می‌کنند... دوم،

۱. برای تفکیک این دو معنا می‌توان اولی را «حکومت‌مندی» و دومی را «حکومت‌مندی مدرن» (Modern Governmentality) نامید.

۲. این درس‌گفتار که در آن برای نخستین بار مفهوم «حکومت‌مندی» مطرح شد، چهارمین درس‌گفتار از مجموعه درس‌های میشل فوکو در کلژدوفرانس در سال تحصیلی ۱۹۷۸-۱۹۷۷، تحت عنوان «امنیت، قلمرو و جمعیت» («*securite territoire et "population"*») است که در اول فوریه ۱۹۷۸ ارائه شد. اهمیت مفهوم حکومت‌مندی برای فوکو تا به‌حدی است که در جایی از این متن می‌گوید: «اگر می‌خواستم به مجموعه درس‌گفتارهای امسال عنوان دقیق‌تری بدهم، به‌طور قطع عنوانی را که اول انتخاب کرده بودم یعنی «امنیت، قلمرو و جمعیت» را نمی‌دادم. عنوانی که اکنون می‌خواهم انتخاب کنم چیزی است که «تاریخ حکومت‌مندی» می‌نامم» (فوکو، ۱۳۸۴: ۸).

گرایش و خط نیرویی که در سرتاسر غرب و از دیر باز، بی‌وقفه به سمت تفوق آن نوع از قدرتی رهنمون شد که می‌توان «حکومت» نامید، تفوق بر تمامی انواع دیگر قدرت یعنی حاکمیت و انضباط، که از یک سو منجر شد به تکوین و توسعه‌ی مجموعه‌ی کاملی از دستگاه‌ها و ابزارهای خاص حکومت و از سوی دیگر به تکوین و توسعه‌ی مجموعه‌ی کاملی از دانش‌ها. سرانجام... فرآیند، یا به عبارت بهتر، نتیجه‌ی فرآیندی که از طریق آن دولتِ عادل قرون وسطی که در سده‌ی پانزدهم و شانزدهم به دولت اداری بدل شده بود، به تدریج «حکومت-مند»^۱ شد» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۷).

در این درس‌گفتار، فوکو با تحلیل سازوکارهای امنیتی، ظهور مسئله‌ی «جمعیت» را به منزله‌ی ابژه‌ی مناسبات قدرت در مرکز توجه قرار داد و «با بررسی اندکی دقیق‌تر این مسائل، به «مسئله حکومت» رسید» (فوکو، ۱۳۸۴: ۷). وی مسئله‌ی حکومت را با بحث درباره‌ی رساله‌هایی آغاز می‌کند که به نوعی مربوط به فنون حکومت کردن هستند. او در این رساله‌ها شیوه‌ی خاصی از اندیشیدن به حکومت را شناسایی می‌کند. از نظر فوکو طرح مسئله‌ی «اداره و حکومت» در ابعاد و جنبه‌های مختلف، مشخصه‌ی سده‌ی شانزدهم است؛ مسئله اداره‌ی خود، اداره‌ی کودکان، اداره‌ی روان و رفتار - که بی‌شک مسئله تمام عیار شبان‌کارگی مسیحیت است - و در نهایت مسئله اداره‌ی دولت که شکل سیاسی این حکومت است، همان چیزی که ذیل عنوان «حکومت دولت»^۲ فهم می‌شود.^۳

1. Governmentalized
2. Government of the State

۳. فوکو می‌گوید: این امر (طرح مسئله حکومت) را می‌توان در محل تلاقی دو فرآیند جای داد: یکی فرآیندی که با فروپاشی ساختارهای فئودالی، در حال استقرار و سازماندهی دولت‌های بزرگ سرزمینی و اداری و استعماری بود و دیگری جریان اصلاح دینی و ضد اصلاح دینی؛ حرکتی کاملاً متفاوت که البته تداخل‌ها و تقارن‌هایی با فرآیند اولی دارد. به اعتقاد فوکو در تلاقی همین دو جنبش - تمرکز دولت و اختلاف مذهبی - است که مسئله حکومت یعنی مسئله‌ی «چگونه، توسط چه کسی، تا چه حد، برای چه اهدافی و با چه روش‌هایی اداره شویم؟» با شدتی

حکومت‌مند شدن دولت

حکومتی شدن دولت چیست؟ گفته شد «حکومت» مبین نوعی فعالیت است که در آن توجه به تاثیرگذاری بر کردار حکومت شونده از طریق نفوذ بر شیوه تنظیم رفتار آن صورت می‌گیرد. در این معنا حکومت مشخصاً شکل خاصی از قدرت است که ماهیت آن، تاثیر در اعمال دیگران است؛ با این تفاوت که در حکومت عنصری از محاسبه وجود دارد که لزوماً در هر اعمال قدرتی آشکار نمی‌شود. «فوکو در عین حالی که بر تداوم این اشکال متنوع حکومت تاکید می‌کند، بر ماهیت متمایز هنر حکومت مدرن - شکل خاصی از حکومت که می‌تواند در مورد دولت به صورتی کل مصداق داشته باشد- نیز اصرار می‌کند» (هیندس، ۱۳۳۸: ۶۰). حکومت مدرن، تلاشی سیستماتیک برای تحقق این هدف است که دولت باید طبق «اصول عقل»ی که ذاتی آن است، حکومت کند. دعاوی هنجاری این شکل از فن حکومت در درجه اول نه به امر تصدی دولت و مشروعیت آن بلکه معطوف به کار تنظیم امور مردم است و همان‌گونه که هیندس اظهار می‌دارد متفاوت از توجیه حکمرانی بر مبنای قانون عامی است که خداوند وضع کرده است (و لذا ذاتی دولت نیست) و یا «معضله شهیار» که در درجه اول به «توانایی شهیار در حفظ قلمرو خویش مربوط می‌شود (هیندس، ۱۳۳۸: ۶۰).

فوکو در اواخر درس‌گفتارهایی که بعدها حکومت‌مندی لقب گرفت، در عبارتی تأمل برانگیز توجه ما را به مسئله‌ی جدیدی جلب می‌کند که از آن تحت عنوان فرآیند «حکومتی‌شدن دولت» نام می‌برد: «شاید آنچه برای مدرنیته‌ی ما اهمیت دارد دولتی شدن جامعه نیست، بلکه آن چیزی است که من «حکومت‌مند شدن» دولت می‌نامم» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۸). وی با این تعبیر،

موفق می‌شود آن چه را که بنا به تصور رایج با عنوان «دولتی شدن جامعه» فهمیده می‌شود به منزله‌ی «حکومت‌مند شدن دولت» تفسیر کند. «حکومت‌مندی» به‌عنوان تکنیک‌های رهبری، اشکالی از سوژگی را تنظیم می‌کند که دولت مدرن و جامعه‌ی سرمایه‌داری به‌گونه‌ای تاریخی بر آن بنا شده‌اند. در این معنا، حکومت‌مندی به‌منزله‌ی «هدایت رفتار» و تلاش برای تأثیرگذاری بر اعمال سوژه‌های آزاد تعریف می‌شود که میان روابط با ثبات و سلسله‌مراتبی «سلطه» و روابط قابل واژگونی «قدرت» قرار دارد (نش، ۱۳۸۰: ۴۴). در واقع حکومت‌مندی شکل مدرن قدرت تلقی می‌شود که در تقابل آشکار با عقیده ماکیاویستی حاکمیت در مدرنیته‌ی اولیه قرار می‌گیرد. بر این اساس ایده‌ی «حکومت‌مندی»، نقد پیشین فوکو بر مدل حقوقی - گفتمانی «قدرت به‌مثابه حاکمیت» را توسعه داد.^۱ در حالی که مفهوم «زیست - قدرت» زمینه تحلیل درباره بُعد نظام جمعیت را می‌گستراند که به نظام ساختمان بدنی افراد نزدیک می‌شود، مسئله حکومت یک قدم فراتر رفته و نه تنها زمینه‌ی تحلیل را بزرگ می‌کند، بلکه شکل فکر اصلی آن را نیز تغییر می‌دهد؛ به این ترتیب که قدرت را هم در مدل حقوقی و هم در مدل استراتژیکی به‌مثابه «رهبری» تعریف می‌کند (لمکه، ۱۳۹۲: ۴۸).

به بیان دیگر تحلیل فوکویی حکومت، بُعد جدیدی از تحلیل قدرت است که در آن روابط قدرت تحت دیدگاه رهبری بررسی می‌شود تا اینکه هم از مدل حقوقی و هم از مدل جنگ فاصله بگیرد. بنابراین طرح حکومت‌مندی از سوی فوکو را می‌توان حوزه‌ی جدیدی دانست که در آن هر سه مقوله‌ی «دولت، قدرت و سوژه» از طریق پیوندی که بین تکنیک‌های «استیلا» و تکنیک‌های

۱. کیت نش معتقد است عقاید فوکو در خصوص حکومت‌مندی، پوشش دهنده‌ی عقاید قبلی‌اش در مورد انضباط و تولید بدن‌های رام و مطیع و نیز پوشش دهنده‌ی عقایدش در مورد تولید سوژه‌هایی که برای تصدیق به‌هنجار بودنشان به مقامات صاحب قدرت وابسته هستند، می‌باشد (نش، ۱۳۸۰: ۴۵).

«خود» برقرار شده است به هم مربوط می‌شوند. ادعای قابل تأمل فوکو در پایان این رساله را می‌توان در همین راستا ارزیابی کرد: «ما در عصر حکومت‌مندی زندگی می‌کنیم، حکومت‌مندی‌ای که در سده‌ی هجدهم کشف شد. حکومت‌مند شدن دولت پدیده‌ای به‌ویژه حيله‌گرانه و متناقض‌نما است، زیرا گرچه مسائل حکومت‌مندی و تکنیک‌های حکومت واقعاً بدل شدند به یگانه مسائل سیاسی و یگانه فضای واقعی مبارزه و نبردهای سیاسی، با این حال پدیده‌ای است که بقای دولت را امکان‌پذیر ساخت» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۸).

حکومتی شدن دولت پدیده‌ای به‌ویژه متناقض‌نما است؛ چرا که در این پدیده‌ی جدید هر دو سبک رقیب حکمرانی - یعنی فرمانروایی (سلطه) و کشیشی‌گری (حکومت) - در فرآیند مدرن حکومتی کردن دولت با هم گره خورده‌اند. بنابراین از نگاه فوکو دولت مدرن (غربی) نتیجه‌ی رابطه‌ی پیچیده قدرت «سیاسی» و «روحانی» است؛ از این جهت دولت مدرن، در عین حال هم نوعی ساختار حقوقی سیاسی است و هم سازمان جدیدی از قدرت فردگرایانه یا شکل جدیدی از قدرت روحانیت (لمکه، ۱۳۹۲: ۱۷۷) به‌همین جهت او می‌گوید: «جوامع ما واقعاً شیطانی از آب درآمدند، زیرا این دو بازی - یکی شهر و شهروند و دیگر بازی شبان و رمه - را در آنچه نامش را «دولت‌های امروزی» می‌گذاریم، با هم جمع کردند» (فوکو، ۱۳۷۷: ۹۰). به ادعای فوکو «در نتیجه‌ی رشد فنون سیاسی، آن نوع قدرت جزئی و خاص مندرج در مفهوم کشیش یا پیشوایی را می‌توان با تمرکز روزافزون قدرت سیاسی ترکیب نمود؛ تمرکزی که از ویژگی‌های ایده‌ی دولت مدرن است... فوکو این فرآیند را «حکومتی کردن دولت»^۱ (یا گسترش فنون و به تبع تمرکز قدرت حکومت در کشور) می‌نامد» (لاگالین، ۱۳۸۸: ۶۴) و در این باره اظهار می‌دارد: «و اگر دولت آن چیزی است که امروزه هست، احتمالاً دقیقاً به یمن همین

حکومت‌مندی است که هم درونی و هم بیرونی حکومت است. زیرا این تاکتیک‌های حکومت‌اند که در هر لحظه امکان این تعریف را می‌دهند که چه چیزی باید به دولت مربوط باشد و چه چیزی نباید به آن مربوط باشد، چه چیزی عمومی است و چه چیزی خصوصی، چه چیزی دولتی است و چه چیزی غیر-دولتی. پس دولت را در بقا و محدودیت‌هایش فقط باید بر مبنای تاکتیک‌های عمومی حکومت‌مندی فهمید» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۸).

اگر شکل دولت در شکل‌بندی‌های تاریخی‌مان بسیاری از مناسبات قدرت را تسخیر کرده است، به این دلیل نیست که مناسبات قدرت از آن مشتق شده‌اند؛ بلکه برعکس، به این دلیل است که عملکرد «دولتی‌سازی مستمر» و به‌علاوه بسیار متغیر برحسب مورد، در سامان تربیتی، قضایی، اقتصادی، خانوادگی و جنسی تولید شده است و ادغامی فراگیر را مدنظر دارد. در هر حال، وجود دولت مستلزم مناسبات قدرت است و نه سرچشمه‌ی این مناسبات. همان چیزی که فوکو با گفتن این‌که حکومت نسبت به دولت اولویت دارد، بیان می‌کند؛ البته اگر حکومت را قانون اثر گذاشتن در تمام جنبه‌هایش (حکومت بر کودکان، روح و روان مردم، بیماران، خانواده‌ها و...) بفهمیم (دلوز، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

این «دولتِ حکومتی» که اساساً بر جمعیت استوار است و به ابزار دانش اقتصاد سیاسی مسلح است، منطبق بر جامعه‌ای است که تحت کنترل سامانه‌های امنیت قرار دارد. ذکر این نکته ضروری است که از نگاه فوکو «حکومت‌مندی بر مبنای الگویی کهن، یعنی الگوی شبان‌کاره‌گی مسیحی متولد شد» (فوکو، ۱۳۸۴: ۲۹) و بر مبنای تکنیکی سیاسی - نظامی استوار شد و فقط به یمن مجموعه‌ای از ابزارهای کاملاً خاص توانست ابعادی را بیابد که امروز دارد. در نظر فوکو، شبان‌کاره‌گی و تکنیک نوین سیاسی - نظامی و سرانجام پلیس سه عنصر بزرگی‌اند که شکل‌گیری دولت در تاریخ غرب، یعنی «حکومت‌مند شدن دولت» بر مبنای آن‌ها امکان‌پذیر شد.

مهم اینکه فوکو نمی‌خواهد با این تفسیرها فقط گذار از «نظامی تحت سیطره‌ی ساختارهای حاکمیت به نظامی تحت سیطره‌ی تکنیک‌های حکومت» را ترسیم کند؛ بلکه بر آن است تا نشان دهد که چگونه ایده‌ی «حکومت بر جمعیت» مسئله‌ی حاکمیت را موشکافانه‌تر کرد: «نباید مسائل را بر حسب جایگزینی جامعه‌ی حاکمیت‌مند با جامعه‌ی انضباطی و سپس جامعه‌ی انضباطی با جامعه‌ی به اصلاح حکومتی فهم کرد؛ بلکه در واقع یک مثلث وجود دارد: «حاکمیت، انضباط، اداره‌ی حکومتی» که آماج اصلی‌اش جمعیت است و سازوکارهای اساسی‌اش سامانه‌ی امنیت» (فوکو، ۱۳۸۹: ۲۶۹).

پس مجموعه‌هایی از عناصر متوالی وجود ندارد که ظهور نوع جدیدی از آن به ناپدید شدن نوع قبلی بیانجامد. چیزی به اسم عصر حقوق، عصر انضباطی و سپس عصر امنیت نداریم. مکانیزم‌های امنیت جایگزین مکانیزم‌های انضباطی نمی‌شوند و آن‌ها نیز جایگزین مکانیزم‌های حقوقی نشده‌اند. در واقع با مجموعه‌ای از سازه‌های پیچیده روبرو هستیم که البته تکنیک‌های‌شان تغییر می‌کند، تکمیل می‌شود و یا در هر حال پیچیده‌تر می‌شود. اما آن‌چه بیش از همه تغییر می‌کند ویژگی اصلی یا به عبارت دقیق‌تر، «نظام هم‌بستگی»^۱ بین مکانیزم‌های حقوقی - قانونی، مکانیزم‌های انضباطی و مکانیزم‌های امنیت است. به سخن دیگر، تاریخی از خودِ تکنیک‌های واقعی وجود دارد (فوکو، ۲۰۰۷: ۲۲). با این توضیح در باب مفهوم «حکومت‌مند شدن دولت»، در ادامه به ترسیم دستگاه تحلیلی فوکو از دولت پرداخته می‌شود.

کالبدشناسی دولت

پیش از هر چیز باید در نظر داشت که محور تحلیل‌های فوکو در باب دولت نه تحلیل خاستگاه دولت‌هاست و نه چگونگی تشکیل یا بقای آنان؛ بلکه دغدغه‌ی



فوکو به «مسئله‌ی عقلانیتی» بر می‌گردد که فنون حکمرانی با اتکا به آن طراحی شده و به اجرا در می‌آیند. چنان که می‌گوید: «البته قصد من اینجا نه ورود به این مسئله است که دولت‌ها چگونه تشکیل می‌شوند، نه بحث درباره‌ی جریان‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی مختلفی که خاستگاه دولت‌هاست و نه تحلیل نهادها یا مکانیسم‌های گوناگونی که دولت‌ها برای تضمین بقای خود به آنها مجهز می‌گردند. فقط می‌خواهم پاره‌ای قرینه‌ها به دست دهم در خصوص چیزی بینابین دولت به‌عنوان قسمی از تشکیلات سیاسی و مکانیسم‌های آن - به‌عبارت دیگر راجع به آن قسم عقلانیت که به‌منظور اعمال قدرت دولت به اجرا در می‌آید» (فوکو، ۱۳۷۷: ۹۲).

به‌عنوان آغاز بحث ذکر این نکته ضروری است که تحلیل فوکویی مبتنی بر مفهوم حکومت‌مندی از دولت، به «تقدم کردارهای حکومتی بر نهادها» باور دارد. پیش‌تر، از آنجایی که نظریه سیاسی بیشتر به نهادها معطوف است و کمتر به «کردار» می‌پردازد، گرایش تحلیلی غالب بر روی دولت به‌مثابه امری مقدم بر مجموعه کردارهای حکومتی که تجسم بخش آن است متمرکز می‌شود (پروکاکای، ۱۳۸۸: ۱۹۳). این در حالی است که ماهیت نهاد دولت، از نگاه فوکو، تابعی از تغییرات در کردار حکومت است و نه برعکس. نظریه سیاسی بیش از حد به «نهادها» و خیلی کم به «کردار» توجه می‌کند. فوکو البته در اینجا همان روش مراقبت و تنبیه را به‌کار می‌گیرد، که در آن تغییرات در منطق و معنای کردار تنبیه بیش از تحولات در ساختار نهادهای کیفری اولویت داشت (رک: فوکو، ۱۳۷۸: ۴؛ گُردُن، ۱۹۹۱: ۴).

فوکو ترجیح می‌دهد به‌جای دولت در باب «کردارهای حکومتی» بحث کند؛ به این سبب که معتقد است که «جهان‌شمول‌های قطعی وجود ندارند». صحبت کردن درباره‌ی کردارهای حکومتی یا شروع بحث با آن، به‌منزله اتخاذ جهان‌شمول‌هایی نظیر دولت که در تحلیل‌های جامعه‌شناختی، تاریخی و فلسفه سیاسی به‌استخدام در می‌آید، نیست. بلکه کاملاً برعکس؛ فوکو با آغازیدن

کالبدشناسی فوکویبی دولت ۱۳۱

بحث از شکل معین کردار می‌خواهد نشان دهد که امور معینی چون دولت و جامعه چطور شکل گرفته‌اند. او می‌پرسد «چگونه می‌توانید تاریخ را بنویسید، اگر به‌طور پیشینی وجود اموری چون دولت، جامعه، حاکم و اتباع را نپذیرید؟» (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۱). بر این اساس مسلماً می‌بایست مرتبه و جایگاه دولت و جامعه را مورد تردید قرار داد: «به‌جای استنتاج پدیده‌های عینی از جهان‌شمول‌ها، یا آغاز بحث با جهان‌شمول‌ها به‌منزله‌ی شبکه‌ی الزامی فهم‌پذیری کردارهای عینی معین، قصد دارم با این کردارهای عینی شروع کنم و به‌وسیله شبکه‌ی این کردارهای عینی از جهان‌شمول‌ها درگذرم» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۱).^۱

فوکو در همین درس‌گفتارها در تلاش است که شرایط ظهور نوع خاصی از عقلانیت در کردارهای حکومتی را مشخص کند که شیوه‌ی الگوبندی حکمرانی، (در قالب) به اصطلاح «دولت» را امکان‌پذیر می‌سازد (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۲). به اعتقاد او یک عقلانیت حکومتی نوین در طی سده شانزدهم تحت عنوان «مصلحت‌دولت» سازمان‌پذیرفت که ویژگی بارز آن این بود که دولت را به‌منزله‌ی واقعیتی خاص و مستقل تعین بخشید. از این منظر مصلحت‌دولت دقیقاً نوعی کردار است. به‌عبارتی، عقلانی‌سازی نوعی کردار است که بین دولتی معین و دولتی که می‌بایست بر ساخته و تأسیس شود، قرار می‌گیرد. طبق قاعده‌ی مصلحت‌دولت، حکمرانی عبارت است از آرایش امور به‌نحوی که دولت مستحکم، ماندگار و ثروتمند شود (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۳). در حالی که در قرون میانه عموماً چنین تلقی می‌شد که حاکم می‌بایست به اتباعش کمک کند تا در عالم پس از مرگ رستگار شوند؛ در قاعده‌ی مصلحت‌دولت، حکمرانی

۱. فوکو بر این باور است که این مسیر بر خلاف تاریخ‌گرایی است: تاریخ‌گرایی از امر جهان‌شمول آغاز می‌کند و سپس به ملاحظه اینکه چگونه تاریخ آنها را کج‌ریخت یا دگرگون می‌کند یا سرانجام بی‌اعتبار می‌سازد در حالی که کار فوکو، نه تردید در جهان‌شمول‌ها با استفاده از تاریخ به‌منزله روشی انتقادی، بلکه آغاز بحث از این رأی است که جهان‌شمول‌ها وجود ندارند.



دولت دیگر خود را با رستگاری اتباعش در آخرت درگیر نمی‌سازد. حکمرانی دولت دیگر نمی‌بایست نیک‌خواهی پدران‌اش را بر اتباعش جاری سازد یا رابطه‌ی پدر - فرزندی با آنها برقرار سازد. به عبارت دیگر دولت دیگر یک دربار، کلیسا یا امپراتوری نیست؛ دولت واقعیتهای ویژه و منقطع است؛ دولت فقط برای خودش و در نسبت با خودش وجود دارد (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۴).

بنابر آنچه از توضیحات وی در این عبارت بر می‌آید، دولت همواره با شیوه‌ی خاصی از حکمرانی منطبق با نوعی از عقلانیت تلازم دارد: «دولت نوعی فرآورده طبیعی - تاریخی نیست که از رهگذر دینامیسم خاص خود توسعه یابد؛ هم‌چون یک هیولای بی‌رحم که تخم‌های پراکنده شده‌اش در لحظه‌ای مشخص، به تدریج در تاریخ دستخوش زوال شده باشد. دولت یک هیولای بی‌رحم نیست؛ دولت با شیوه‌ی خاصی از حکمرانی تلازم دارد.^۱ مسئله این است که این شیوه حکمرانی چطور توسعه پیدا می‌کند، تاریخ آن چیست، چطور گسترش می‌یابد، چطور منقبض می‌شود، چگونه به قلمرو خاصی تسری پیدا می‌کند و چگونه کردارهای نوین را ابداع می‌کند، می‌سازد و بسط می‌دهد. مسئله این است، نه تبدیل کردن دولت به پلیسی نمایشی و عروسک‌گونه که بر پیکره‌های مختلف تاریخ غلبه دارد» (فوکو، ۱۳۸۹: ۱۵).

به‌طور کلی بر مبنای این مباحث فوکو می‌توان این طرح را استخراج کرد که دولت مدرن، اساساً حاصل ایده هنری نوینی است که بر مبنای آن حکومت مبتنی بر عقل دولت ممکن شد. بر این اساس در هر نظم سیاسی تلقی خاصی از حکومت وجود دارد که مبتنی بر هدف و اصلی به‌عنوان «عقلانیت حکومتی» آن است. چنان‌که فوکو در مورد ادبیات سیاسی موجود در دوره مورد بحثش (قرن شانزدهم) می‌گوید: «دغدغه مشترک تمام این مؤلفان فاصله گرفتن از تلقی خاصی از هنر حکومت بود، تلقی‌ای که فاقد بنیان‌های الهی و توجیه‌های مذهبی

۱. تأکید از نگارنده است.

کالبدشناسی فوکویی دولت ۱۳۳

بود و فقط منافع امیر را هدف و اصل عقلانیت‌اش می‌دانست... این بحث‌ها می‌کوشیدند تا نوعی از عقلانیت را بیان کنند که ذاتی هنر حکومت است بدون آن که آن‌را تابع مسئله امیر و رابطه او با امیرنشین^۱ تحت حاکمیتش کنند» (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۰).

از نگاه فوکو، دولت از سویی به تصوراتی از حکمرانی و از سویی دیگر به فنون حکمرانی مربوط می‌شود. دولت، «قاعده و قلمرو» کاربست پیکره‌ی عینی «فنون جدید حکمرانی»^۲ است که طبق قاعده‌ی نوعی «عقلانیت حکومتی»^۳ سازمان می‌پذیرند. او واژه‌ی «حکومت‌مندی» را نیز بر می‌سازد تا تکنیک‌ها و عقلانیت‌های گوناگونی را توصیف کند که دولت‌ها به کمک آنها بر شهروندان‌شان حکومت می‌کنند (میلر، ۱۳۸۲: ۲۵۳). به تعبیر پیتیر میلر در نظر فوکو «تحلیل «دولت» کاری پیچیده و غامض است. آیا بهتر نیست که از زاویه‌ای متفاوت به این مسئله نگاه کنیم؟ یعنی عقلانیت‌های خاصی که هم عناصری را می‌سازد که دولت بر آنان حکومت می‌کند - سوژه فردی - هم اصول و عقلانیت‌هایی را می‌سازد که حاکی از مدیریت بر کل شهروندان» (میلر، ۱۳۸۲: ۲۵۱).

نتیجه اینکه فوکو با کالبدشکافی دولت به دو مفهوم «عقلانیت حکومتی» و «فنون حکمرانی» می‌رسد. بر این اساس چیزی به نام دولت وجود ندارد؛ بلکه همواره فنونی از حکمرانی وجود دارد که توسط عقلانیت‌های سیاسی هماهنگ و طراحی می‌شوند. در واقع حکومت «زمینه گفتمانی» ای مهیا می‌سازد که در درون آن اعمال و اجرای قدرت «عقلانی» می‌شود. این مهم از طریق به کارگیری مفاهیم و نگرش‌ها و با مشخص کردن موضوعات و مرزها و در اختیار گذاردن توجیهاات و دلایل به دست می‌آید. عقلانیت سیاسی است که

-
1. Principality
 2. Arts of Government
 3. Rationality of Government

اجازه می‌دهد، مسئله‌ای مطرح شود و راهبردها و راه‌حل‌های مخصوص و کاربردی آن ارائه شوند. عقلانیت‌ها برنامه‌هایی را تدوین می‌کنند و این برنامه‌ها صرفاً دانش محض نیست که سرانجام به کار گرفته شده و ابزاری شده باشد، بلکه همواره انجام واقعیت عقلانی را ترسیم می‌کند که راه‌اندازی فناوری‌های سیاسی بر آن ممکن می‌شود. در میان آنها از جمله می‌توان به دستگاه‌ها، روش‌ها، نهادها، شکل‌های حقوقی و غیره اشاره کرد که بایستی اجازه دهند سوژه‌ها مطابق نوعی عقلانیت سیاسی حکومت کنند. این برنامه‌ها یک‌سری تأثیراتی بر واقعیت دارند. آنها خود را در نهادها شکل می‌دهند، رفتارهای فردی را ترغیب می‌کنند و به‌مثابه چارچوب‌های ادراکی و قضاوتی عمل می‌کنند (لمکه، ۱۳۹۲: ۱۷۲-۱۷۴).

عقلانیت حکومتی

از نگاه فوکو انسان حیوانی است عقلانیت‌مند و کارهایش را بر مبنای یک عقلانیت کاملاً خاص تاریخی انجام می‌دهد؛ زندگی سیاسی نیز از این امر مستثنی نیست. البته مفهوم عقلانیت سیاسی در اینجا نباید هیچ‌گونه ارزیابی هنجاری را به ذهن متبادر کند. از این جهت مفهوم عقلانیت کمتر به «عقل» مربوط می‌شود و بیشتر به «رویه‌های تاریخی»‌ای که در سیاق آنها راهبردهای ادراکی و قضاوتی تولید می‌شوند، ربط پیدا می‌کنند؛ به این معنا هیچ اقدامی بدون نظام عقلانی خاصی وجود نخواهد داشت (لمکه، ۱۳۹۲: ۲۷۹). همواره یک عقلانیت سیاسی که به شکل‌های دیگری از عقلانیت متصل است زندگی سیاسی را سامان می‌بخشد. توسعه‌ی این عقلانیت سیاسی کاملاً به فرآیندهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تکنیکی وابسته است. این عقلانیت همواره در نهادها و استراتژی‌ها تجسم می‌یابد و ویژگی خاص خود را دارد. از آن‌جا که عقلانیت سیاسی ریشه‌ی بسیاری از بن‌انگاره‌ها، اموری بدیهی از هر نوع، نهادها و ایده‌هایی است که مسلم می‌پنداریم، از دیدگاهی نظری و عملی اهمیتی دوچندان دارد که این نقد و تحلیل

کالبدشناسی فوکوی دولت ۱۳۵

«تاریخی» از عقلانیت سیاسی مان را دنبال کنیم (فوکو، ۱۳۸۹: ۳۶۱). «این چنین برداشتی باید هم سطوح پنهان یا مورد ملاحظه قرار نگرفته‌ی عقلانیت سیاسی را مورد توجه قرار داده و هم فلسفه‌های سیاسی متعارف را به‌عنوان عقلانیت‌ها تحلیل نماید» (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۱۷).^۱ چنان‌که خود فوکو در جایی اشاره می‌کند، مسئله‌ی عقلانیت همواره از دغدغه‌های محوری او بوده است: «من تلاش می‌کنم نسبت موجود میان مجموعه‌ای از تکنیک‌های قدرت و شکل‌هایی سیاسی هم‌چون دولت و شکل‌هایی اجتماعی را نشان دهم و تحلیل کنم... مسئله من عقلانی‌سازی اراده‌ی فردی است. هدف من ارائه تاریخی از نهادها یا تاریخی از ایده‌ها نیست. بلکه تاریخی از عقلانیت است، آن‌گونه که در نهادها و در رفتار آدم‌ها عمل می‌کند. عقلانیت آن چیزی است که مجموعه‌ای از رفتار انسانی را برنامه‌ریزی و هدایت می‌کند. منطقی در نهادها وجود دارد، به‌همان اندازه که در رفتار افراد و در مناسبات سیاسی وجود دارد. حتی در خشن‌ترین شکل‌ها، عقلانیتی وجود دارد و خطرناک‌ترین چیز در خشونت، عقلانیت‌اش است»^۲ (فوکو، ۱۳۸۹: ۳۲۲).

همواره نوع مشخصی از عقلانیت در قدرت دولت وجود دارد. از این منظر کسانی که در برابر یک شکل از قدرت مقاومت نموده یا شورش می‌کنند نمی‌توانند تنها به محکوم کردن خشونت یا نقد یک نهاد دلخوش باشند. آنها باید

۱. فوکو در پی تبیین عقلانیت حکومتی بر می‌آید که در پیوند با لیبرالیسم بسط و گسترش یافته است. از نظر فوکو از قرن هجدهم سازوکارهایی پیچیده‌تر در حکومت و نوعی عقلانیت حکومتی جدید پدیدار شده است (فوکو ۱۳۸۹: ۲۱)؛ عقلانیتی که قاعده‌ی تنظیم‌کننده‌اش نه قانون است، نه حق حکمرانی و نه هیچ قاعده‌ی بیرونی دیگر، بلکه قاعده‌ای درونی، این عقلانیت حکومتی را دچار خود محدودسازی می‌کند.

۲. در نظر او، خشونت به‌طور قطع فی‌نفسه وحشتناک است. اما عمیق‌ترین لنگرگاه خشونت و مایه استمرارش در آن شکلی از عقلانیت است که ما به‌کار می‌بریم. ادعا شده است که اگر در جهانی عقلانی زندگی کنیم، می‌توانیم از شر خشونت خلاص شویم. این کاملاً خطاست. میان خشونت و عقلانیت، ناسازگاری و مغایرت وجود ندارد. مسئله من محکوم کردن عقل نیست، بلکه تعیین سرشت آن عقلانیتی است که بسیار سازگار با خشونت است» (فوکو، ۱۳۸۹: ۳۲۲).

بتوانند شکل خاصی از عقلانیت که توجیه‌کننده‌ی منطق پدیده‌هایی چون خشونت و رویه‌های سازمانی است را شناخته و با آنها به چالش برخیزند (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۱۵).

در عصر جدید تحول در عقلانیت‌ها منجر به تحول در قدرت سیاسی شده است. قدرت سیاسی به‌طور روزافزون صورت‌های متمرکزی را در پدیده‌ی دولت و دستگاه‌های اجرایی آن پیدا کرده است که عموماً مورخان و تحلیل‌گران به آن پرداخته‌اند. از نظر فوکو علاوه بر این تحول، نوع دیگری از دگرگونی روابط قدرت در کار بوده است که برای جوامع مدرن همان‌قدر اهمیت دارد که متمرکز شدن قدرت سیاسی به شکل دولت. اما او بر آن است که تحلیل قسم دیگری از «تغییر صورت روابط مبتنی بر قدرت» را پیشنهاد کند؛ تغییر و تحولی که به‌نظر می‌رسد با تحول به‌سوی دولت متمرکز در تضاد باشد (فوکو، ۱۳۷۷: ۷۶). چنان‌که بری اسمارت اشاره دارد: «از میان دو تحولی که به عقلانیت سیاسی زمان کنونی ما مربوط می‌شود یعنی تمرکز روزافزون قدرت سیاسی به شکل دولت و دستگاه‌های دولتی و ظهور فناوری قدرت شبان‌وار یا فردیت‌ساز، توجه فوکو عمدتاً به دومی است و این تصمیم بازتابی از این عقیده است که تحلیل‌هایی که دولت را کانون قدرت گرفته‌اند چندان ثمربخش نبوده‌اند» (اسمارت، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

فوکو با تمییز دو عقلانیت کاملاً متفاوت از روابط مبتنی بر قدرت از یکدیگر، توجه را به سمت آن استعاره‌ای جلب می‌کند که فنون قدرت‌ورزی به‌سوی افراد به‌منظور حکم راندن بر آنان را به‌طور مداوم و همیشگی گسترش داده است. دلالت این استعاره که تحت عنوان قدرت شبانی از آن یاد می‌شود، این است که هدف حکومت افزایش رفاه اتباع خویش به‌وسیله‌ی تنظیم کامل، دقیق و جزیی رفتار آنها است. بنا به نظر او، قدرت شبان‌وار که بر پایه‌ی رابطه‌ی بسیار نزدیک‌تر و مستمترتر حاکم و محکوم شکل گرفته، بیشتر دل‌نگران رفاه زیردستانش است تا آزادی آنها و به‌طور کلی با دغدغه‌ی آزادی بیگانه

کالبدشناسی فوکویبی دولت ۱۳۷

است (هیندس، ۱۳۸۰: ۱۳۶). به طور کلی تحلیل فوکو از دولت پیش از هر چیز «متمرکز است بر انواع عقلانیت‌های به کار گرفته شده در رویه‌هایی که از طریق آن مدیریت دولت رفتار انسان را هدایت می‌کند» (سایمونز، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

فنون حکمرانی

فوکو در آغاز نخستین سخنرانی درس‌گفتارهای تولد زیست سیاست (۱۹۷۸) می‌گوید: «می‌خواهم تاریخ آنچه می‌توان «فن حکمرانی» نامید را پی بگیرم». مراد او از فن حکمرانی، به ترفندهای مختلف و شیوه‌های ممکن موجود برای راهبری انسان‌ها، جهت‌دهی رفتارها، محدود کردن، کنش و واکنش‌ها اشاره دارد. در این راستا او با کنار گذاشتن تمام آنچه که معمولاً طی سالیان طولانی به‌منزله حکمرانی بر کودکان، خانه‌ها، خانواده، روح‌ها، اجتماعات و غیره تلقی می‌شد، تاکید خود را تنها بر شکل سیاسی حکمرانی قرار می‌دهد: «من تنها حکمرانی بر انسان‌ها تا جایی که به‌منزله‌ی اعمال حاکمیت سیاسی نمودار شده را مورد توجه قرار دادم» و «قصد دارم طرز تاسیس قلمرو کردار حکمرانی، با مقاصد مختلف، قواعد عمومی و اهداف فراگیر، به‌منظور حکم راندن به بهترین شیوه ممکن را مشخص کنم. می‌توان این‌را مطالعه‌ی عقلانی شدن کردن حکومتی در اعمال حاکمیت سیاسی نامید» (فوکو، ۱۳۹۰: ۱۰-۹). مایکل دین در توضیح این بحث می‌گوید «اگر حکومت شامل اشکال مختلفی از اندیشه در باب ماهیت حکمرانی و دانشی در باب آن که بر آن حکومت می‌شود، اگر تاکتیک‌ها و تکنیک‌های خاصی را برای دستیابی به اهداف خود استخدام می‌کند، اگر هویت تعریف شده‌ای برای حاکمان و محکومان ایجاد می‌کند و اگر تمام موارد بالا را شامل می‌شود، دستورالعمل‌های کم‌وبیش ظریف رفتار



حکومت شوندگان را می‌توان فن آن نامید» (دین، ۱۹۹۹: ۲۸). بنابراین فن حکمرانی چیزی از جنس تکنیک است.

به‌طور کلی تکنولوژی مهم‌ترین دستاورد ملموس مدرنیته در تمام ابعاد زندگی است؛ اما علاوه بر تکنولوژی‌های صنعتی، اقتصادی و اطلاعاتی، مدرنیته تکنولوژی‌های سیاسی جدیدی را نیز ابداع نموده و توسط آنها تحولات شگرفی را رقم زده است. فوکو در تأملات متأخر خود، به‌طور کلی تکنیک‌ها را به چهار گروه بزرگ تقسیم می‌کند که هر یک معرف چارچوبی از «عقل عملی» است: «(۱) تکنیک‌های تولید که به مدد آن می‌توانیم چیزهایی را تولید کنیم، دگرگون کنیم و دستکاری کنیم؛ (۲) تکنیک‌های نظام‌های نشانه‌ها که به‌کارگیری نشانه‌ها، معناها، نمادها یا دلالت را امکان‌پذیر می‌کند؛ (۳) تکنیک‌های قدرت که رفتار افراد را تعیین می‌کند، آنان را تابع اهدافی معین یا تابع استیلا می‌کند و سوژه را ابژه می‌کند؛ (۴) تکنیک‌های خود که به افراد امکان می‌دهد که به‌تنهایی یا به کمک دیگران، شماری از عملیات را روی بدن و نفس‌شان، اندیشه‌ها، رفتارها و شیوهی بودن‌شان انجام دهند و امکان می‌دهد خودشان را تغییر دهند تا به وضعیتی از سعادت، پاکی، حکمت، کمال یا نامیرایی برسند» (فوکو، ۱۳۸۹: ۳۶۸).

کانون توجه وی در این مطالعات بر محور دو نوع اخیر تکنولوژی است که عموماً از نظرها پنهان مانده است. در نظر او تکنولوژی‌های سیاسی در مقایسه با دیگر تکنولوژی‌ها مغفول مانده و کمتر مورد بحث قرار گرفته‌اند. این در حالی است که «عصر روشنگری یکی از مراحل بسیار مهم در تاریخ ما و در توسعه تکنولوژی سیاسی بوده است» (فوکو، ۱۳۷۲: ۷۶). تکنولوژی‌های سیاسی پنهان‌ترین شکل ظهور تکنولوژی‌های مدرن هستند. دستیابی به تکنولوژی‌های سیاسی، یکی از جهش‌های بزرگ تکنیکی دوران مدرن است که

امکان فرازوی از شکل‌های سنتی قدرت را فراهم نموده است. دولت‌مداران از چهارصد سال پیش فنون ظریف، دقیق و حساب شده‌ای را به کار بسته‌اند؛ در نتیجه، در عصر جدید سلطه و کنترل در بافت نهادهای اجتماعی تنیده شده‌اند. این گسترش تکنولوژی‌های سیاسی که کمتر مورد توجه فلسفه سیاسی قرار گرفته، در یک فرآیند گسترده تاریخی جا دارد؛ این در حالی است که به اعتقاد فوکو از زمان پیدایش و نضج‌گیری دولت‌های جدید و مدیریت سیاسی جامعه، فلسفه وظیفه دارد مراقب «قدرتِ بیش از حد عقلانیت سیاسی» باشد (فوکو، ۱۳۷۲: ۷۵).

در نهایت باید در نظر داشت که فوکو بررسی دولت را نه با تمرکز بر نهادها - ارتش، دستگاه اداری، بوروکراسی و غیره - و قماش مدیران این نهادها و نه بر اساس تحلیل نظریه‌ها و ایدئولوژی‌های مشروعیت بخش به آن، بلکه با پیگیری تکنیک‌ها و کردارهایی که شکلی انضمامی به این عقلانیت جدید سیاسی می‌دهند پیش می‌برد. (فوکو، ۱۳۸۹: ۳۵۲).

سامانه (دیسپوزیتیف)

نظریه فوکویی دولت تا اینجا با اتکا به دستگاه مفاهیم خود دو بُعد مهم از پدیده دولت (فکری و کرداری) را با دو مفهوم «عقلانیت‌های آاحکومتی» و «فنون حکمرانی» پوشش داده است. اما آیا این دستگاه تحلیلی، نسبت به بعد «نهادی» دولت بی‌توجه است؟ چه مفهومی از این اندیشه در تحلیل بُعد نهادی دولت به کار می‌آید؟

بیشتر گفته شد که فوکو در واکنش به تاکید بیش از حد نظریه‌های سیاسی بر نهادها، در تلاش است که جایگاه کردارهای حکومتی را در تحلیل خود از دولت برجسته کند و به همین جهت با اتکا به مفهوم حکومت‌مندی، محور قرار دادن کردارهای حکومتی را به جای نهادهای دولتی پیشنهاد می‌کند. اما این امر بدان معنا نیست که در این نظام اندیشه از بحث نهادهای دولتی غفلت می‌شود.



از آنجا که بحث در خصوص مفهوم نهاد مستلزم پذیرش دوگانگی امور گفتمانی و ناگفتمانی یا نهادی است، فوکو با طرح مفهوم جدیدی، علاوه بر آن که بُعد نهادی دولت را مورد توجه قرار می‌دهد از این تمایز موجود اما بی‌فایده در نظریه سیاسی نیز عبور می‌کند. او در تعریف نهاد می‌گوید: «اصطلاح «نهاد» به‌طور کلی برای هر نوع رفتار کم و بیش محدود شده و فراگرفته شده به کار می‌رود. هر آنچه که کارکردهایش به‌مثابه یک «سیستم محدودیت» در یک جامعه است و هرآنچه که قابل گفتن نیست، به‌طور خلاصه تمام زمینه‌های غیرگفتمانی اجتماع، یک نهاد است» (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۹۷-۱۹۸). اما بر چه اساسی امور نهادی و امور گفتمانی را می‌توان از هم تمیز داد؟ او این تمایز را بی‌اهمیت و بی‌فایده می‌داند؛ به‌همین جهت در دوره متأخر فکر خود به سراغ مفهومی جدیدی تحت عنوان «سامانه» (Dispositif) می‌رود تا از دوگانگی گفتمانی و ناگفتمانی پرهیز کند.^۱

«سامانه» چیست؟ به‌طور کلی فوکو از این اصطلاح برای اشاره به «مکانیسم‌های مختلف نهادی، فیزیکی و اداری و ساختارهای دانش» استفاده می‌کند که موجب افزایش و حفظ قدرت در درون «بدن اجتماعی» می‌شوند. «سامانه» اصطلاح فنی تعیین‌کننده‌ای برای استراتژی فکری فوکو می‌باشد. او از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ یعنی از هنگامی که خود را سرگرم مضمون «حکومت‌مندی» ساخت، اغلب از این اصطلاح بهره می‌جست؛ اصطلاح پیچیده‌ای که معادل انگلیسی رضایت‌بخشی برای آن نمی‌توان یافت.^۲ اگرچه

۱. فوکو می‌گوید: «آنچه که من یک سامانه (آپاراتوس) نامیدم یک مورد بسیار کلی‌تر از ایپستمه است و یا اینکه ایپستمه یک سامانه به‌طور خاص گفتمانی است، در حالی که سامانه در شکل کلی آن هر دو گفتمانی و غیرگفتمانی را شامل می‌شود و عناصر آن بسیار ناهمگن‌تر است» (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۹۷).

۲. مترجمین انگلیسی فوکو اصطلاح آپاراتوس (Apparatus) به‌معنای دستگاه را به‌عنوان معادل به کار برده‌اند به‌عنوان تأکید بر اینکه مفاهیم به‌عنوان ابزارهای تحلیل‌اند. با این حال این مفهوم پیش از حد ابهام‌آمیز است. معادل پیشنهادی دریفوس که البته اذعان می‌کند که نارساست نیز «شبکه معنا» یا حصارپذیری معناست (دریفوس، ۱۳۷۹: ۲۲۵). این واژه برساخته فوکو را به دم و دستگاه نیز ترجمه کرده‌اند؛ اما در کار فوکو نمی‌توان بار کاملاً

منظور دقیق فوکو از این اصطلاح روشن نشده است، اما حوزه مورد اشاره آن مفهوم نسبتاً روشن است. این مفهوم مانند «اپیستمه»، ایده‌ی ناظر بر سوژه استعلایی را رد می‌کند اما از اپیستمه به این دلیل متمایز می‌شود که علاوه بر کردارهای گفتمانی، در برگیرنده کردارهای ناگفتمانی نیز هست و به‌طور کلی هر کردار سوژکتیویته‌ساز را شامل می‌شود.^۱ هرچند که فوکو هیچ‌گاه تعریف جامع و کاملی از این اصطلاح ارائه نداد، لیکن در مصاحبه‌ای تحت عنوان «قدرت / دانش» تا حدی به این مهم نزدیک شد: «آنچه را که من سعی کردم از طریق این اصطلاح برجسته سازم بیش از هر چیز مجموعه‌ای کاملاً ناهمگن است که در بردارنده‌ی گفتمان‌ها، نهادها، اشکال معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، تدابیر اداری و اجرایی، احکام علمی و موضوعات فلسفی، اخلاقی و بشردوستانه است و به‌همین اندازه امور ذکر نشده دیگری را نیز شامل می‌شود. چنین اموری را می‌توان عناصر یک سامانه دانست. سامانه همان شبکه‌ای است که مابین این عناصر شکل می‌گیرد. منظور من از اصطلاح سامانه نوعی صورت‌بندی است که به‌عنوان عملکرد اصلی‌اش در یک لحظه‌ی تاریخی معین متضمن واکنش به قسمی اضطراب است؛ بنابراین سامانه واجد عملکرد استراتژیک مسلط است. گفته‌ام که ماهیت یک سامانه امری اساساً استراتژیک است و این بدین معناست که ما در باب قسمی دستکاری آشکار مناسبات نیروها، نوعی مداخله انضمامی و عقلانی در مناسبات نیروها سخن می‌گوییم، چه به‌منظور بسط و گسترش آن‌ها در جهتی خاص باشد و چه برای سد کردن،

سخت‌افزاری «دستگاه» را به دیسپوزیسیون بخشید، چرا که دیسپوزیسیون حالتی نرم‌افزاری نیز دارد.

۱. چنان‌که دیوید اوون به‌درستی می‌گوید مشخصه‌ی گذار از اپیستمه به دیسپوزیسیون این است که فوکو از واژگان و کلماتی شبه‌کانتی در روش دیرینه‌شناسی به واژگان و کلماتی نیچه‌ای در روش تبارشناسی گذر می‌کند. گذر به مفهوم دیسپوزیسیون، علاوه بر گنجاندن کردارهای ناگفتمانی، نشان‌دهنده تعهد به برداشتی چشم‌اندازگرایانه از دانش نیز هست، چشم‌اندازی که در آن هر دیسپوزیسیونی تصدیق می‌کند که سرشتی سودمحور و نظامی مبتنی بر بی‌عدالتی دارد (اوون، ۱۳۹۴: ۲۳۳).

تثبیت و بهره گرفتن از آن‌ها باشد. در نتیجه سامانه همواره در قسمی از بازی قدرت ثبت و حک می‌گردد، لیکن از سوی دیگر همیشه در پیوند با حدود خاصی از معرفت است که از آن پدید می‌آیند، در حالی که به‌همان اندازه آن‌را مقید و مشروط نیز می‌سازد. سامانه دقیقاً عبارت است از مجموعه‌ای از استراتژی‌های مرتبط با مناسبات نیروها که هم از طریق انواع خاصی معرفت مورد تایید قرار می‌گیرد و هم مؤید آن‌ها است» (فوکو، ۱۹۸۰: ۱۹۴).

جورجو آگامبن تعریف فوق از مفهوم «سامانه» را چنین جمع‌بندی می‌کند: «آپاراتوس [= سامانه] به مجموعه‌ای از اعمال، بدنه‌های معرفتی، تدابیر و نهادها اشاره دارد که به مدیریت، حکومت، کنترل و جهت‌دهی کردن - به‌شیوه‌ای که مدعی کارآمدی است - رفتارها، ژست‌ها و تفکرات نوع بشر می‌پردازد» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۲۴). بر این پایه فوکو نشان می‌دهد که چگونه در جوامع انضباطی سامانه - از خلال مجموعه‌ای از اعمال، گفتمان‌ها و بدنه‌های معرفتی - اقدام به خلق بدن‌های رام اما با این حال آزاد، می‌کنند، بدن‌هایی که هویت و آزادی (اختیار) خویش را در مقام سوژه، حتی در بطن فرآیند سوژه‌زدایی‌شان، مسلم فرض می‌گیرند. بدین ترتیب آپاراتوس، مهم‌تر از همه، نوعی ماشین است که سوژه شدن را تولید می‌کند و صرفاً در این مقام نوعی ماشین حکومتی نیز به حساب می‌آید (آگامبن، ۱۳۸۹: ۳۲).

ژیل دلوز نیز در مقاله‌ای با عنوان «دیسپوزیتیف چیست» با اذعان به اینکه فلسفه فوکو نوعی تحلیل سامانه‌های انضمامی است سعی کرده جنبه‌هایی از این مفهوم را در اندیشه‌های فوکو مورد بررسی قرار دهد. او سامانه را «ماشین»‌هایی تلقی می‌کند که «فرد را به دیدن و سخن گفتن وا می‌دارند» (دلوز، ۱۳۹۲: ۲۷۹).^۱ در نتیجه، مفهوم سامانه اگرچه قابل تقلیل به نهادهای انضمامی

۱. به همین جهت اگر نوعی «تاریخ‌مندی سامانه» داشته باشیم، قطعاً همان تاریخ‌مندی رژیم‌های نور و نیز تاریخ‌مندی رژیم‌های گفتن‌ها است. از نظر دلوز «دیسپوزیتیف‌ها از خطوط رویت‌پذیری، گفتن، خطوط نیرو،

نیست؛ اما در برگیرنده اموری است که شامل نهادها نیز می‌باشد و استخدام آن به‌عنوان بُعد سوم تحلیل دولت بسیار می‌تواند مثمر‌تر باشد.

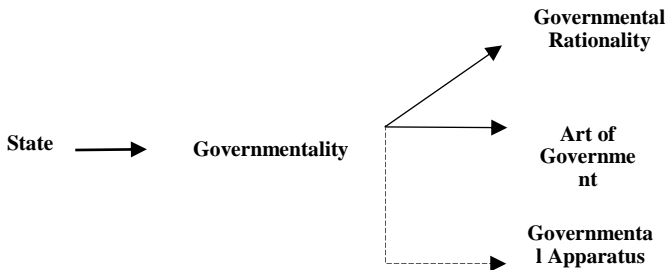
در تحلیل رابطه‌ی این سه بُعد از دستگاه دولت می‌توان گفت اتصال فنون حکومتی و عقلانیت حکومتی در مفهوم حکومت‌مندی آشکار می‌شود. البته مناسبت میان عقلانیت سیاسی و فنون سیاسی، تبادل نوشتاری کامل عالم گفتمان و عالم اعمال نیست، بلکه دقیقاً نوعی عدم تبادل نوشتاری میان هر دو است که فضای تحلیل تاریخی را می‌گشاید (لمکه، ۱۳۹۲: ۱۷۳). از سوی دیگر فنون حکمرانی در پدیده‌ی سامانه صورت عینی و ملموس می‌یابند که می‌توان از آن به‌عنوان بعد نهادی دولت یاد کرد. علاوه‌بر این، از دیدگاه فوکو معیار شناخت «نهاد» نیز وجود یک رشته‌ای از عقلانیت است. با آن‌که آپاراتوس صرفاً امری نهادی نیست و در ترکیبی ناهمگن امور گفتمانی را نیز شامل می‌شود اما از آنجا که «تجلی رویت‌پذیر فرآیند ایجاد سوژگی» است می‌تواند به‌عنوان بعد سوم دستگاه تحلیلی دولت مورد استفاده قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به محوریت این پرسش شکل گرفت که آیا اندیشه‌ی سیاسی میشل فوکو حاوی الگویی برای بررسی پدیده‌ی دولت است؟ صحبت از وجود الگو برای تحلیل و کالبدشکافی مستلزم ارائه دستگاهی است که ابعاد اساسی دولت (بُعد فکری، کرداری و نهادی) را پوشش دهد. به باور این مقاله، فوکو در دوره فکری متاخر با ابداع مفهوم حکومت‌مندی کوشید مسئله دولت را از بیرون آن و بر مبنای مسئله حکومت تشریح کند. وی با طرح مفاهیمی نظیر عقلانیت

خطوط سوپوزکتیوسازی و خطوط ترک‌خوردگی، شکست و گسست‌هایی تشکیل می‌شوند که همه در همدیگر می‌پیچند و با یکدیگر مخطوط می‌شوند و برخی دیگر خطوط را از خلال دگرگونی‌ها و حتی تحولات این سرهم‌بندی، تقویت می‌کنند یا فرا می‌خوانند» (دلوز، ۱۳۹۲: ۲۸۳).

حکومتی، فنون حکمرانی و سامانه‌های حکومتی به‌عنوان اجزای یک دستگاه تحلیلی از دولت، چارچوب مفیدی را برای فهم مسئله دولت پیشنهاد کند. دستاورد مهم آن، قابلیت کاربست در گونه‌های مختلفی از حکمرانی‌های لیبرال و غیرلیبرال است. این دستگاه تحلیلی از ارزش تشریحی قابل توجهی برای توصیف اجزای دولت مدرن برخوردار است و به‌نظر می‌رسد از طریق این دستگاه مفهومی می‌توان به مسئله‌ی دولت در ایران نزدیک شد و به تحلیلی از آن رسید. این الگوی تحلیلی ب‌شکل زیر قابل ترسیم است:



منابع

- اسمارت، بری. (۱۳۸۵). میشل فوکو. ترجمه‌ی لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان. تهران: اختران.
- آگامبن، جورجو. (۱۳۸۹). آپاراتوس چیست. ترجمه‌ی یاسر همتی. تهران: رخداد نو.
- اوون، دیوید. (۱۳۹۴). بلوغ و مدرنیته. ترجمه سعید حاجی ناصری و زانتی‌ار ابراهیمی. تهران: رخداد نو.
- پروکاکی، جیوانا. (۱۳۸۸). شهروندی و حکومت‌مندی. در کتاب راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی، ویراست کیت نش و آلن اسکات. جلد دوم. ترجمه‌ی محمد خضری و دیگران. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۸۶). فوکو. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل. (۱۳۹۲). دیسپوزی‌تیف چیست؟ در کتاب یک زندگی... ژیل دلوز. ترجمه‌ی پیمان پیمان‌غلامی و ایمان گنجی. تهران: نشر زاوش.
- سایمونز، جان. (۱۳۹۰). فوکو و امر سیاسی. ترجمه کاوه حسین‌زاده. تهران: رخداد نو.
- فرهادپور، مراد. (۱۳۸۷). مقدمه‌ی مترجم در کتاب قانون و خشونت، تهران: فرهنگ صبا.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۷). سیاست و عقل. در عزت‌الله فولادوند، خرد در سیاست. تهران: طرح نو.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). مراقبت و تنبیه. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۴). «حکومت‌مندی». ترجمه‌ی افشین جهان‌دیده و نیکو سرخوش، فصلنامه گفتگو، شماره چهل و چهارم.
- فوکو، میشل. (۱۳۸۹). تئاتر فلسفی. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۰). تولد زیست سیاست. ترجمه‌ی رضا نجف‌زاده. تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل. (۱۳۹۲). دیرینه‌شناسی دانش. ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده.



تهران: نشر نی.

فیرحی، داود. (۱۳۹۳). فقه و سیاست در ایران معاصر، تحول حکومتداری و فقه حکومت اسلامی. جلد دوم. تهران: نشر نی.

لاگلین، مارتین. (۱۳۸۸). مبانی حقوق عمومی. ترجمه‌ی محمد راسخ. تهران: نشر نی.

لمکه، توماس. (۱۳۹۲). نقدی بر خرد سیاسی: بررسی تحلیل فوکو از طرز تفکر دولت

مدرن. ترجمه یونس نوربخش، محبوبه شمشادیان. تهران: دانشگاه امام صادق.

میلر، پیتر. (۱۳۸۲). سوژه، استیلا و قدرت. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین

جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

نش، کیت. (۱۳۸۰). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت.

ترجمه‌ی محمدتقی دلفروز. تهران: کویر.

هیندس، باری. (۱۳۸۰). گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو. ترجمه‌ی مصطفی یونسی.

تهران: شیرازه.

Dean, Mitchell. (1999). Governmentality: Power and Rule in Modern Society. London: Sage publications.

Foucault, Michel. (1978). the History of Sexuality. Vol. 1, "The Will to Knowledge". Translated from the French by Robert Hurley. New York: Pantheon.

Foucault, Michel. (1980). Power/ Knowledge Selected Interviews and Other Writings, 1972-1977. Ed. Colin Gordon. Translated from the French by Colin Gordon. New York: Pantheon.

Foucault, Michel. (1985). the History of Sexuality. vol. 2, "The Use of Pleasure". Translated from the French by Robert Hurley. New York: Vintage Books.

Foucault, Michel. (1986). the History of Sexuality vol. 3, "the Care of the Self". Translated from the French by Robert Hurley. New York: Pantheon.

Foucault, Michel. (2007). Security, Territory, Population. Translated from the French by Graham Burchell. MacMillan: Palgrave.

Gordon, Colin. (1991). Governmental Rationality: An Introduction. In G. Burchell, C. Gordon & P. Miller (Eds), the Foucault Effect: Studies in Governmentality. Chicago: The University of Chicago Press.

Rose, Nikolas & Miller, Peter. (1992). Political Power beyond the State: Problematics of Government, "The British Journal of Sociology", Vol. 43, No. 2. (Jun., 1992), pp. 173-205. Stable URL: <http://links.jstor.org/sici?sici>